

نگاهی به متن و اجرای نمایشنامه
«آبی به رنگ دریا»

بلند و موج چونان دریا

- آبی به رنگ دریا
- نویسنده و کارگردان: ابوالقاسم معارفی
- بازیگران: مهدی علی احمدی، میترا فتحی، کاظم آقازاده، شهرزاد موذن، رویا تیموریان و دیگران.
- محل اجرا: تئاتر شهر

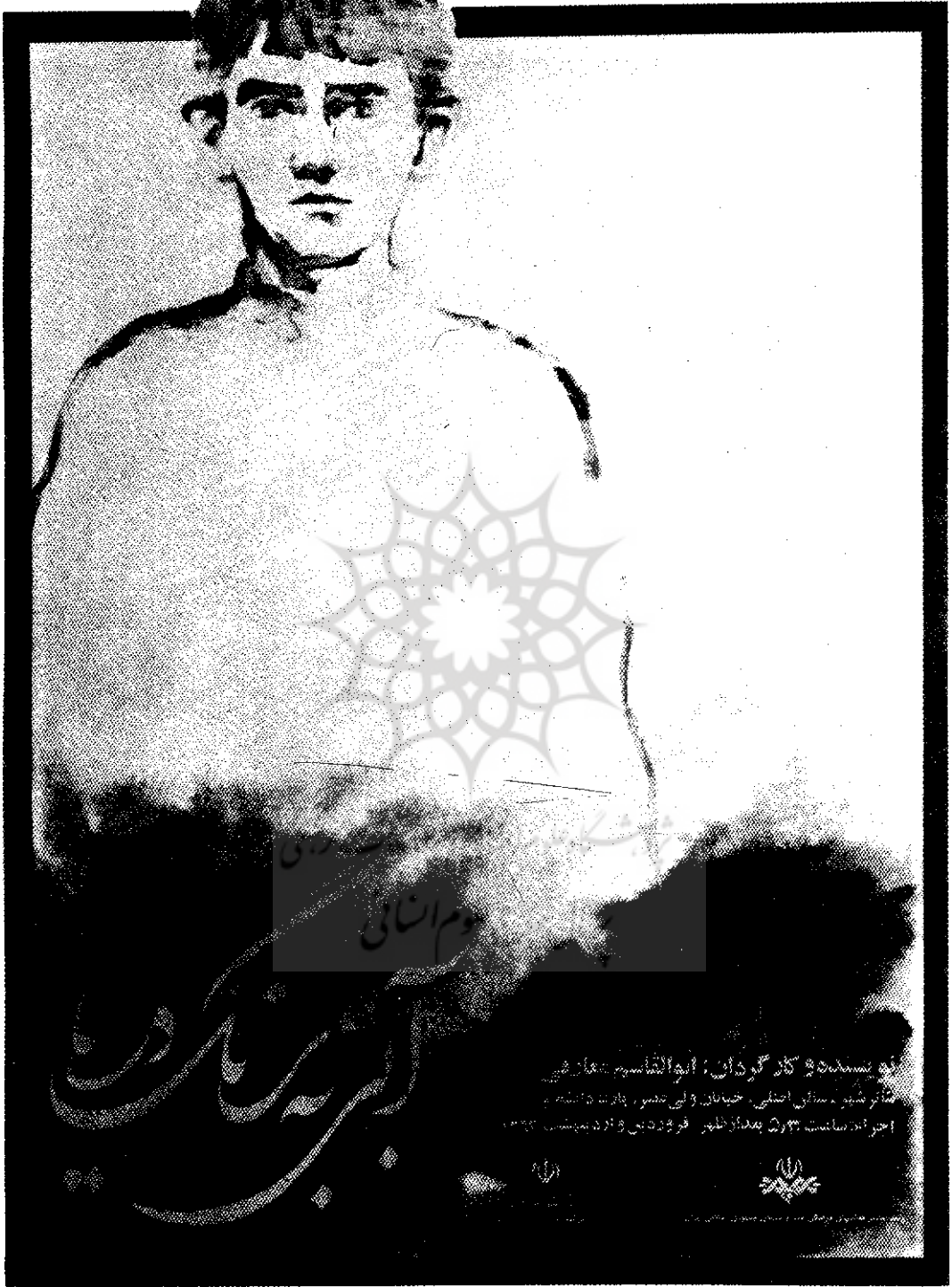
«آبی به رنگ دریا» نمایشنامه‌ای است ساده و درعین حال گیرا و دلنشین. این نمایش حکایت یک خانواده روستائی است که در روستای خود با مسائل آشنا و ملموس محیط زندگی‌شان به هم آمیخته‌اند.

«معارفی» در ساخت و پرداخت نمایشهای خوش ساخت و بدون گره‌های دراماتیک مغلق استادی خاصی دارد. فضاهای «چخوفی» به همراه ریتم کند و طبیعی زندگی از شاخصهای کار معارفی است. کارهای پیشین او نیز دارای همین ویژگیها بوده‌اند.

این نویسنده با عشق و ارادت به «چخوف» و نیز تسلط و احاطه بر فضاهایی که آنرا می‌سازد توانسته صاحب سبک و سیاقی خاص در تئاتر ما گردد. تا پیش از «آبی به رنگ دریا» وقفه‌ای بلند و طولانی در عرضه کارهای معارفی پیش آمده بود و این اجرا فرصتی است مغتنم تا بار دیگر شاهد اجرای نمایشی از او باشیم.

یکی از ویژگیهای نمایشهای معارفی آن است که شخصیت‌های آثارش دارای غمنامه‌ای هستند که در رابطه با یکدیگر آنها را علنی می‌سازند. این به اصطلاح گره‌گشائی دراماتیک بدون استفاده از عناصر تصنعی و تصادفی است. او می‌کوشد تا در نهایت سادگی و ایجاز و ایهام به آدمهایش بعد و مفهوم ببخشد و به همین دلیل





مهرشانی

کتابخانه و کارگزاران: انوارالتاسوس معارف
مقام: مشهد، میدان اصلی، خیابان ولیعهد، پلاک ۱۰
احمد سادات ۳۳۳ پنهان شهر فروردین و اردیبهشت ۱۳۳۳



شخصیت‌پردازی یکی از مهمترین عناصر کار معارفی را تشکیل می‌دهد. این همان برداشت و الهامی است که او از آثار آنتوان چخوف می‌گیرد.

روی آوری به آثار چخوف به یک اعتبار کاری سهل و ممتنع است. از یک سو فضا سازی ساده و بی آرایش آثار او به دل نویسنده جوان سخت اثر می‌کند و از سوئی دیگر حصول آن روابط پنهان و تودرتوی درونی که بی گمان نیاز به شناختی دقیق و عمیق از انسان و انسان دوستی دارد دشوار و دست نیافتنی است. به همین دلیل ما معتقدیم که معارفی در برخورد با آثار چخوف با ذهنیتی حساس و کنجکاو تاثیر پذیرفته است و اینهمه در «آبی به رنگ دریا» پیداست.

برای آشنائی بیشتر با نوع فضا سازی آثار چخوف می‌توان به ۲ نمایشنامه دیگر او یعنی «ایوانف» و «پلاتونوف دیوانه» که به تازگی به فارسی ترجمه شده است مراجعه کرد. در این دو نمایشنامه نیز چخوف همچنان در غایت سادگی و صلابت معنا، فضاهائی آشنا و درخشان می‌سازد. اما نکته‌ای که تاکنون نا گفته مانده این است که چخوف از زمره نویسندگانی است که آثارش در ایران بارها ترجمه و منتشر شده است و بر قشر کتابخوان تأثیری چشمگیر گذاشته است. بسیاری از قصه نویسان معاصر ایران نیز از آثار چخوف تاثیر گرفته‌اند. این تاثیر پذیری نه تنها در قصه نویسی که در تئاتر ما هم مطرح بوده است. به اعتباری دهه ۴۰ یعنی سالهای اوج

ترجمه‌های چخوف، دهه آشنائی و تاثیر پذیری از این نویسنده است. به خصوص نویسندگانی که از فضای سبز و ساکت جنگلهای شمال ایران می‌آیند و با آبی بی کرانه و توج‌های اوج و موج دریا سلوکی مدام دارند از چخوف تاثیرها گرفته‌اند. یکی از درام نویسان معاصر ایرانی در- باره رابطه میان آثارش با نمایشنامه‌های چخوف همین نکته را می‌شکافد:

«من از شمال از منطقه باران و ملال و رخوت و اندوه آمده‌ام و چخوف مخصوصاً در نمایشنامه‌های بلند خود که ریتم ملایم‌تری دارند از این مواد نمایشی با همان ملال و کرختی و اندوه اثرگذارهای درخشانی نشان می‌دهد. پس چخوف به نوعی طبیعت ابتدائی آدمی را بیدار می‌کند، آن محیط مفقود را که به صورت یک نوستالژی (غم غربت) در من مانده است».

در تئاتر غایت مقصود پالایش روان تاریک انسان و دست یافتن به حدی از کارا کتر است. بنابراین ما در تئاتر با عنصر سازمان دهنده دیگری هم سرو کار داریم که روانشناسی صحنه باشد. با نظارت این عنصر است که افراد با یکدیگر رابطه ایجاد می‌کنند، درهم می‌تپند و جهت یابی می‌کنند و در مسیر خود دستخوش کشمکش‌ها و دگرگونی‌های فراوان می‌شوند و سرانجام اصل مسلم «تحول» را در صحنه به ثمر می‌رسانند.

در آثار چخوف آدمیان مدام در حال تحول و دگرگونی‌اند. در طول ۴ پرده نمایشنامه و به رغم کندی ریتم و ملال ظاهری و عینی، آدمیان سرآخر دچار تحول می‌شوند مرگ یکی از این تحولات است. چخوف هرگز مرگ را به عنوان واقعیتی محتوم نفی نکرده است. او مرگ را به

مشابه واقعیتی گریز ناپذیر و قطعی می نگردد. در میان آثار چخوف شاید تنها در نمایشنامه «دانی و انیا» باشد که کسی نمی میرد و کسی خود را نمی کشد. آری تمایل به مرگ به دلیل سرخوردگی و وازدگی از زندگی از نشانه های آثار چخوف است. اما این نیز، ظاهری است. در پس مفهوم «مرگ» و حتی دورتر که بنگریم در خودکشی هم نوعی تحول و تطور دراماتیک نهفته است و به ما عبرت می آموزد که در زندگی و در برابر شدائد آن باید مقاوم و مقتدر بود و با حس و درک واقعی و باطنی مرگ را به هیچ انگاشت. در هر حال عرضه وارائه این نوع آثار که در آنها حلقه عاطفی میان تماشاگر و بازیگر در نهایت استحکام و انسجام است و نیت و قصد درام نویس ایجاد فضاهائی محسوس، آشنا و قابل درک و دریافت است پذیرفتنی جلوه می کند.

«مش بشیر» به همراه پسر افلیجش هادی و دخترانش ریحانه و نازدانه در عسرت و تنگناهای برتافته از زندگی ساده روستائی طی روزگار می کنند. هادی که زمینگیر است با ساختن مجسمه های گلی برای خود سرگرمی ای فراهم کرده است و ریحانه و نازدانه، عصای دست پیرمرد هستند و او را در سامان بخشیدن به زندگی بی چیز و فقیرانه شان یاری می دهند. ریحانه در عنفوان بلوغ است. در زندگی بی حادثه و معمولی این خانواده به جز ارتباط با تنها همسایه شان گل علی و آسیه، حضور یک زن بنام «آهو» حادثه ای محسوب می شود. «آهو» زنی است که عاشق بچه های ده است. حال آنکه اهالی ده او را دیوانه می انگارند.

آهو به رغم این برداشت به بچه های مش بشیر

عشق می ورزد و برای «هادی» شادی و سرخوشی تحفه می آورد. ریحانه عاشق می شود و نازدانه نیز گرفتار مرضی مهلک می گردد. مش بشیر اندوخته ای فراهم می آورد تا نازدانه را برای معالجه به شهر برود و ریحانه نیز سرگرم برقرار ساختن اسباب عروسی می گردد.

نمایش همین است. همه چیز در عین سادگی و ایهام و ایجاز دراماتیک است. آدمیان چنان درهم تنیده و مرتبط به یکدیگر هستند که هیچکدامشان را نمی توان در نمایش حذف کرد یا نقش آنها را در ایجاد لحظه های دراماتیک نادیده انگاشت و این از خصال آثار موفق است.

نکته ای که برای نویسنده اهمیت خاصی دارد و در آن نوعی آموزش و آشنائی برای نوجوانان به چشم می خورد تاکید بر شخصیت «آهو» خانم است. آهو به هادی مهر می ورزد، لباسهایش را می دوزد، برایش کفش و شیرینی می آورد و می کوشد تا تصویر و هم آلود اهالی ده را که از او یک دیوانه ساخته اند فروریزد. هادی نیز، میزان عطوفت و دلبستگی آهو را در می یابد و به خاطر او حتی با دیگر دوستان کوچکش می جنگد. دوست هادی نیز، سرانجام با او هم عقیده می شود که «آهو» زنی است دوستدار بچه ها. آهو با رنگ آبی لباسش بشارت آور نور و سرخوشی است. دریا با همه وسعت ناپیدا کرانه اش، با آن آبی موج و یله و با آن موجهای بلند و بالنده اش بر ساحل زندگی آدمیان، زنی مهربان به ارمغان می آورد. «آهو» در کلبه مش بشیر به بچه ها درس صفا و صداقت می دهد. هادی به خاطر تأمین مخارج مداوای خواهرش نازدانه، مجسمه هایش را می فروشد تا به پدرش یاری

برسانند. این درسی است آموزنده.

نمایشنامه‌های چخوف را هم که بنگریم در می‌یابیم درغایت سادگی و استادی، شخصیتها با یکدیگر رابطه می‌سازند و برعکس ملودرامهای قرن نوزدهم، این تصادف و حادثه و اتفاقات پیش‌بینی‌ناپذیر نیست که نمایشنامه را به پیش می‌راند بلکه زندگی است که اینک بر صحنه نمایش جان گرفته است.

آری زندگی با تمام کم و کاستی‌هایش بر آثار نویسندگان هم چون چخوف جلا و جلوه‌ای شکوهمند دارد و «معارفی» با ظرافت طبع، برداشتی عمیق و درونی از چخوف دارد.

«معارفی» پیام دیگری نیز دارد. معلول بودن و زمینگیر شدن هرگز به معنای دست‌شستن از زندگی نیست. هادی زمینگیر است و مرد مورد علاقه ریحانه نیز یک پا بیشتر ندارد. اما روحیه این هردو در نهایت صلابت و استواری است. آهو دریچه‌ای از چشم اندازه‌های رنگ و رنگ و زیبای زندگی به روی هادی می‌گشاید و ریحانه نیز از مرد غریبه درس مقاومت می‌گیرد.

معارفی از راهی درست و عمیق جلوه‌هایی از هستی و زیستن را به نمایش می‌گذارد. بازیهای نمایش در عین سادگی و مهارت است. مهدی علی‌احمدی در نقش «مش بشیر» دنیایی از صفای پیرمرد را جلوه می‌بخشد و میترا فتحی در نقش آهو بازیهای ظریف این نقش را حیاتی دوباره و دیگری بخشد.

این هردو از بازیگران قدیمی و پرسابقه نمایشهای کودکان و نوجوانان هستند و تسلط و احاطه‌ای استادانه در نقش‌هایشان نشان می‌دهند. سایرین نیز همراه این دو می‌کوشند تا بازیهای

ساده و در عین حال محکم و مقتدرانه ارائه بدهند و در این کار نیز موفق‌اند.

به جز این باید از انتخاب هوشمندانه «موسیقی» در نمایش یاد کرد. میترا توکلی با انتخاب درست و به جای موسیقی به بار عاطفی نمایشنامه افزوده است.

اگرچه شاید اکنون دیگر ارزشهای موسیقی در تئاتر ما نیاز به تاکید و تصریح نداشته باشد اما انتخاب موسیقی نشانه‌ای آشکار از ذوق کارگردان دارد. «آبی به رنگ دریا» از لحاظ انتخاب موسیقی نیز کاری موفق است و اینهمه به گزینشگر موسیقی باز می‌گردد که با حسن انتخاب به اجرای نمایشنامه یاری رسانده است. مسعود دشتبان طراح دکور نیز در کارش توفیق دارد. دکور ساده یک کلبه روستائی و استفاده از چند «پلا تفرم» در کل یاریگر نمایش است و این نیز از انتخاب درست کارگردان حکایت می‌کند.

لباسها نیز بدون آنکه کمترین دشواری و مزاحمتی برای بازیگران فراهم آورند در نهایت سادگی‌اند. نکته‌ای که درباره لباسها باید گفت این است که لباس در این نمایشنامه اهمیتی خاص دارد: پیراهن آبی رنگ «آهو» و تاکید نمایشنامه بر رنگ آبی و نیز پیراهن «هادی» که از تن بیرون می‌آورد و به آهو می‌دهد همه حکایت از نقش خاص لباسها دارند و اینهمه به کار خوب «نازنین نوری» مربوط است که با انتخاب لباسهایی همچنان ساده و بدون آنکه اغراق‌آمیز جلوه کند از این بعد نیز به اجرا با تمام توان و ذوقش یاری رسانده است.